



Theosophical-Philosophical Foundation of Iranian Art

Volume 1 / Issue 1 / pages 60-75 e-ISSN: 2980-7875

Original Research

DOI: 10.30486/PIA.2022.1967284.1006



Studying the Presence of the Mongol Rulers in Alexander's Delegation in Ilkhani's Great Shahnameh

Seyed Mahmood Hoseini Dehmiri, PH.D student

Student of Art Research, Islamic Azad University, Isfahan Branch (Khorasgan), Isfahan, Iran

Abolfazl Davoodi Roknabadi, PH.D.*

Associate Professor, Department of Design and Clothing, Yazd Branch, Islamic Azad University, Yazd, Iran.

Seyed Rahman Mortazavi, PH.D.

Assistant Professor, Department of Architecture, khorasgan Branch, Islamic Azad University, Isfahan, Iran.

Shapour Behyan, PH.D.

Assistant Professor, Mobarakeh Branch, Islamic Azad University, Isfahan, Iran.

The first attack of the Mongols on Iran in around 616-619 AH caused a lot of destruction in the Trans-Nahr and Khorasan regions, and these bloody and brutal attacks caused the destruction and destruction of many cities and regions of Iran. The attacked areas' social, economic, and political structure was destroyed and caused widespread disturbances. After the establishment of Halaku and the establishment of patriarchal rule in Iran, a period was opened in Iranian art in which the influences of Far Eastern art can be clearly seen. The Great Ilkhani Shahnameh is one of the artistic achievements of the period of the Mughal patriarchs during the time of Abu Saeed Bahadur Khan Mughal. In this Shahnameh, the distinct artistic features of the Mughal period flourished and came to fruition, and it recounts the special features of this period well. In this Shahnameh, factors such as political and social influences are well seen, and the expression of these influences in the paintings of this Shahnameh, by showing political and social scenes, expressed the position of the Ilkhans during their reign. In the meantime, dealing with the story of Alexander is often seen in this edition, and twelve pictures deal with the subject of Alexander in different situations. The main question of this research is: What is the goal of the Mongols in portraying Alexander in the Shahnameh and what is the reason for the presence of the Mongol rulers in Alexander's delegation? Based on the research on the subjects of these paintings, we come to the conclusion that by placing themselves in Alexander's delegation, the Mongols intended to create identity in the minds of Iranians. So that the faces of kings like Alexander and the kings of ancient Iran help their acceptance and popularity. This descriptive-analytical research has been done by the library method.

Keywords: Alexsander, Demot's Shahnameh, Legitimacy, Patriarchal Period.

Received: 2022-09-15

Accepted: 2022-10-19

davodi@gmail.com



بنیان‌های حکمی فلسفی هنر ایرانی

سال اول / شماره اول / پاییز ۱۴۰۱ / ص ۶۰-۷۵



DOI: 10.30486/PIA.2022.1967284.1006

پژوهشی

بررسی حضور حکمرانان مغول به هیئت اسکندر در شاهنامه بزرگ ایلخانی

سید محمود حسینی ده میری

دانشجوی رشته پژوهش هنر، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد اصفهان (خوراسگان) اصفهان، ایران

ابوالفضل داوودی رکن آبادی*

استاد، گروه پژوهش هنر، واحد یزد، دانشگاه آزاد اسلامی، یزد، ایران

شاپور بهیان

دانشیار، گروه جامعه‌شناسی نظری فرهنگی، واحد مبارکه، دانشگاه آزاد اسلامی، مبارکه، ایران

سید رحمان مرتضوی باباحیدری

استادیار، گروه فلسفه هنر، واحد اصفهان، دانشگاه آزاد اسلامی، اصفهان، ایران.

چکیده

سلسله ایلخانان مغول از سال ۶۵۰ تا ۷۳۶ هجری قمری به طول انجامید و دوره‌ای را در هنر ایران گشود که در آن تأثیرات هنر شرق دور به خوبی دیده می‌شود. شاهنامه بزرگ ایلخانی یکی از دستاوردهای هنری دوره مغول است که در آن ویژگی‌های بارز هنری دوره ایلخانان شکوفا شده است. در این شاهنامه عواملی همچون تأثیرات سیاسی و اجتماعی به خوبی دیده می‌شود و بازتاب چنین تأثیراتی در نگاره‌های آن، با نمایش صحنه‌های سیاسی و اجتماعی، موقعیت ایلخانان را در دوره اقتدارشان بیان نموده است. در این میان پرداختن به داستان اسکندر در این نسخه به دفعات دیده می‌شود و تعداد دوازده نگاره به موضوع اسکندر در موقعیت‌های متفاوت می‌پردازد. هدف این مقاله بررسی تلاش مغولان برای دستیابی به مشروعیت و محبوبیت در بین ایرانیان، با به تصویر کشیدن خود در هیئت اسکندر، در نگاره‌های شاهنامه بزرگ ایلخانی است. این پژوهش توصیفی-تحلیلی و به روش کتابخانه‌ای صورت گرفته است و در پی پاسخ به این پرسش اصلی است که مغولان از به تصویر کشیدن اسکندر در شاهنامه چه هدفی را دنبال می‌کنند و علت حضور حکمرانان مغول در هیئت اسکندر چیست؟ بررسی‌های صورت گرفته بر روی موضوع‌های این نگاره‌ها نشان می‌دهد که مغولان با قرار دادن خود در هیئت اسکندر قصد ایجاد این‌همانی در ذهن ایرانیان را داشتند تا چهره پادشاهانی همچون اسکندر و پادشاهان ایران باستان، به مقبولیت و محبوبیت آن‌ها کمک کنند. مشروعیت‌طلبی در این نگاره‌ها با انتخاب رویدادهای تاریخی و تطبیق آن‌ها با داستان‌های دسته دوم شاهنامه صورت گرفته است.

کلمات کلیدی: اسکندر، شاهنامه ایلخانی، شاهنامه دموت، مشروعیت‌طلبی.

مقدمه

حملات خونبار و بی‌رحمانه چنگیزخان به ایران، نابودی بسیاری از مناطق و شهرهای ایران را به همراه داشت و قساوت و شدت عمل مغولان در تخریب شهرها، کشتارگسترده مردم، نابودی ساختار اجتماعی و اقتصادی مناطق مورد حمله مغولان را به همراه داشت و موجب نابسامانی‌های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی وسیعی در ایران گردید. نابودی دولت خوارزمشاهیان، از بین بردن قلاع اسماعیلیه و نابودی این فرقه و سامان دادن بر اغتشاشات و درگیری‌های قومی و در نهایت فتح بغداد و از بین بردن خلیفه عباسی عملکردی جدید برای مغولان در تاریخ ایران رقم زد که توانستند با زور شمشیر و قدرت نظامی خود به مناطق وسیعی از قلمرو ایران تسلط پیدا کنند.

پس از آن هلاکوخان مغول با جدایی از دربار خان بزرگ، حکومت ایلخانی را در ایران تشکیل داد و بسیاری از بزرگان و دانشمندان ایرانی را با خود همراه ساخت تا از تخصص و دانش این بزرگان برای اداره امور کشوری بهره گیرد. به دلیل ناآشنایی قوم مغول با اصول مالی، سیاسی و مملکت‌داری، ایشان خیلی زود مجبور شدند تا از مستوفیان، وزیران، دانشمندان و دیوانسالاران ایرانی در اداره کشور بهره گیرند و این نکته را هم نباید از خاطر دور نگاه داشت که مغولان قبل از حمله به مناطق مختلف علاوه بر شناخت کامل منابع مالی و شرایط محیطی به شناخت کاملی از منابع انسانی و سرمایه‌های معنوی می‌پرداختند. آن‌ها دانشمندان و هنرمندان و اهل حرف را با خود می‌بردند و از کشتن عالمان و بزرگان سر باز می‌زدند.

به سبب آشنایی ایلخانان با فرهنگ و هنر ایران و تأثیرپذیری از آن، حکمرانان مغول تلاش کردند تا با توجه نمودن به دین، آیین و فرهنگ ایرانیان در بین مردمان این سرزمین محبوبیت کسب کنند و از این طریق به مقاصد سیاسی و فرهنگی خود برسند. در این دوره با شکل‌گیری ربع رشیدی توسط رشیدالدین فضل‌الله‌همدانی وزیر ایلخانان در سال ۶۴۵-۷۱۸ هجری قمری در تبریز، هنرمندان ایرانی و هنرمندانی از شرق و غرب، به همکاری با یکدیگر پرداختند که یکی از نتایج آن نسخه‌های خطی گوناگونی از جامع‌التواریخ و شاهنامه است که مهمترین آن‌ها شاهنامه بزرگ ایلخانی (دموت) بود که به دستور ابوسعید بهادرخان مغول در سال ۷۳۵ هجری قمری به رشتل تحریر درآمده است.

در نگاره‌های شاهنامه بزرگ ایلخانی و دیگر نسخه‌های هم‌عصر در این دوره، تأثیرات هنر دوره سونگ و یوآن، در چین و هنر بیزانس در غرب به خوبی دیده می‌شود. در هنر دوره ایلخانی موضوع‌هایی مانند صحنه‌های شکار و نخجیرگاه که از پرکاربردترین مضمون‌ها در هنر دوره ساسانی است، در دیوارنگاره‌ها و سفالینه‌های این دوره یافت می‌شود و تأثیرات نقاشی چین را می‌توان برای نخستین بار در جزئیات نگاره‌های اوایل سده هفتم هجری در دوره ایلخانی مشاهده نمود که در ادامه با سنت‌های نقاشی ایرانی درهم آمیخت و در آخر به صورت قالب‌های جدید، نمایان گشت. این فرایند نشان‌دهنده استعداد و قابلیت ایرانیان در ترکیب عناصر غیربومی و ترکیب و تلفیق آن‌ها با سنت‌های ایرانی دارد که بدون شک از خصیصه‌های بنیادین روح ایرانی محسوب می‌گردد. در شاهنامه بزرگ ایلخانی موضوع‌های مختلفی نقش زده شده است که می‌توان آن‌ها را به چهار دسته تقسیم نمود: ۱. مرگ و سوگواری، ۲. فرومایگی و ضعف انسان، ۳. الهام ایزدان، ۴. مقبولیت. حتی فرضیه‌ای مطرح است که تصاویر شاهنامه بزرگ ایلخانی با دسیسه‌های دربار مغول و ماجراهای تاریخی این دوره، در ارتباط است و به‌طور دقیق این حوادث را بازتاب می‌دهد. از بین آثاری که به موضوع مقبولیت می‌پردازند تصویر اسکندر بیشترین تعداد را به خود اختصاص داده است و در دوازده نگاره در موقعیت‌های گوناگون دیده می‌شود و نگارگران به نمایش ایلخانان مغول در هیئت پادشاهان باستانی و اسکندر پرداخته‌اند. هدف این پژوهش بررسی تلاش مغولان برای دستیابی به مشروعیت و محبوبیت در بین ایرانیان، با به تصویر کشیدن خود در هیئت اسکندر، در نگاره‌های شاهنامه بزرگ ایلخانی است. جامعه آماری و هدف این مقاله، دوازده نگاره از نگاره‌های شاهنامه بزرگ ایلخانی است که به بررسی تصویر اسکندر می‌پردازد. پرسش اصلی این پژوهش که به آن پاسخ داده خواهد شد این است که: مغولان از به تصویر کشیدن اسکندر در شاهنامه چه هدفی را دنبال می‌کنند و علت حضور حکمرانان مغول در هیئت اسکندر چیست؟

روش تحقیق

روش پژوهش در این مقاله به صورت توصیفی-تحلیلی با رویکرد تاریخی انجام شده است و جامع آماری دوازده نگاره از شاهنامه بزرگ ایلخانی (دموت) است که به موضوع اسکندر در موقعیت‌های مختلف می‌پردازد. این پژوهش به صورت کتابخانه‌ای انجام پذیرفته است.

پیشینه پژوهش

با توجه به اهمیت اسکندر به لحاظ تاریخی و نفوذش در متون ادبی ایران، تاکنون تحقیقات متعددی، با رویکردی تاریخی بر داستان اسکندر صورت گرفته است. یکی از آثار و کتاب‌های برجسته در نشان دادن چهره تاریخی اسکندر اثر صفوی (۱۳۶۴) است. نویسنده در این کتاب به بررسی داستان اسکندر پرداخته است؛ اما حیطه پژوهش در این اثر، شاهنامه فردوسی و اسکندرنامه نظامی است که مطالب تاریخی آن بسیار مفید است. از دیگر کتاب‌ها در این زمینه می‌توان به تعداد زیادی از اسکندرنامه‌ها اشاره نمود که به موضوع اسکندر می‌پردازد. درخصوص بررسی سیمای اسکندر در شاهنامه بزرگ ایلخانی مقاله سلیمانی‌کوشکی و همکاران (۱۳۹۸) با عنوان «تحلیل روایت‌شناختی نگاره بر تخت نشستن اسکندر در شاهنامه بزرگ ایلخانی بر پایه الگوی نشانه‌شناسی اجتماعی تصویر»، به بررسی این نگاره در شاهنامه بزرگ ایلخانی پرداخته شده است و دگردیسی میان متن و تصویر در شکل‌گیری این نگاره بررسی شده است. بقیه پژوهش‌ها درباره اسکندر بیشتر در حیطه ادبیات صورت گرفته و مقالاتی مثل: کاملی (۱۴۰۰) «سیمای اسکندر در تاریخ‌های ملی ایران با تکیه بر مسئله نسب اسکندر»، تفاوت نگاه قبل از اسلام و بعد از اسلام به چهره اسکندر را بررسی می‌کند. متوکلی‌اوجانی و همکاران (۱۳۹۹) «مروری بر روایت شخصیت اسکندر در متون نظم و نثر فارسی از قرن سوم تا ششم هجری»، این مقاله به بررسی چند جنبه و تطبیقی زندگی اسکندر و انعکاس آن در متون منثور و منظوم فارسی پرداخته است. در مقاله ده‌پهلوان و همکاران (۱۳۹۲) «از اسکندر گجستک تا اسکندر ذوالقرنین»، به جایگاه اسکندر در سیر تفسیرهای تاریخی و تبدیل وی به شخصیت جهانی می‌پردازد و مشخص می‌نماید که در متون شرقی با شکل‌گیری نهضت فکری مقاومت مذهبی روحانیون نوعی نگاه متفاوت نسبت به نگاه غربی به اسطوره اسکندر وجود دارد. مقاله سعادت (۱۳۸۸) با عنوان «اسکندر مقدونی و پیامد یورش او»، به اسکندر به عنوان شخصیتی نیمه‌اسطوره‌ای و سرگذشت وی در روایت‌های دینی پرداخته است و سعی می‌کند تا واقعیت وجودی اسکندر و پیامدهای یورش او را مشخص کند. مقاله حاضر برای نخستین بار به موضوع حضور و بازنمایی تصویری مغولان در هیئت اسکندر، در شاهنامه بزرگ ایلخانی می‌پردازد و با بررسی دوازده نگاره‌ای که در آن‌ها اسکندر حضور دارد سعی در نشان دادن رابطه بین این حضور و مشروعیت‌طلبی ایلخانان دارد.

شاهنامه بزرگ ایلخانی

مغولان پس از استیلای خود بر ایران در سال‌های ۶۳۱-۷۴۷ ه. ق، حکومت ایلخانی را در ایران پایه‌گذاری کردند و با حمایت و راه‌اندازی کارگاه‌های هنری جهت تهیه و تدوین کتاب‌های خطی و منظومه‌های مصور، تحولات مهمی را در فرهنگ و هنر ایران شکل دادند و هنر ایران پس از گذر از سبک سلجوقی وارد مرحله جدیدی شد که با استنساخ کتاب‌هایی همچون جامع التواریخ و شاهنامه‌های مختلف مصور، به دوره‌ای جدید گام نهاد؛ اما مسلماً مهمترین نسخه شاهنامه تدوین شده در این دوره، شاهنامه بزرگ ایلخانی است که دارای نگاره‌های ارزشمندی است که هر کدام از آن‌ها جزء شاهکارهای هنر این دوره محسوب می‌گردند. پژوهشگران شروع تدوین این کتاب را به سال ۷۳۰ ه. ق / ۱۳۳۰ م می‌دانند اما در مورد پایان آن نظرهای متفاوتی ابراز شده است. اتینگه‌اوزن سال ۷۵۰ ه. ق، ارنست کونل ۷۴۰ ه. ق، سچوکین ۷۷۵ ه. ق، و بازیل‌گری حدود ۷۳۶ ه. ق را سال اتمام این نسخه می‌دانند. این شاهنامه با ۱۲۰ تصویر اوج پیشرفت نقاشی سبک مغول در عهد ایلخانی است (پاکباز، ۱۳۸۳: ۶۰). اکنون ۶۰ ورق

و ۵۸ تصویر از این کتاب برجای مانده است (بلر و بلوم، ۱۳۸۱، ۷۶). فقط تعداد کمی متن بدون تصویر بوده و دارای اندازه‌های با ابعاد ۴۰×۲۹ سانتیمتر می‌باشد (گری، ۱۳۵۸: ۳۱).

طراحی و اجرای نسخه شاهنامه بزرگ ایلخانی بین سال‌های ۷۰۰ تا ۷۳۵ ه.ق در دوره ابوسعید بهادرخان انجام شده است و تا دوره قاجار در کتابخانه کاخ گلستان نگهداری می‌شده است؛ اما هنگامی که محمدعلیشاه قاجار در تنگنای مالی قرار گرفت نسخه‌های مصور نفیس کتابخانه دربار را به زنان خود بخشید تا با فروختن آن‌ها عطر و لباس برای خود تهیه کنند (رابینسن، ۱۳۷۶: ۷). این کتاب قبل از فروش ترمیم شده و دو مجلد آن به یک جلد خلاصه گردید و در آخر در اوایل سده بیستم به دست ژرژ دموت (دلال فرانسوی) ورقه‌ورقه گردید و به موزه‌ها و مجموعه‌داران سراسر دنیا فروخته شد. این شاهنامه در قطع بزرگ ۴۱×۲۹ سانتیمتر با خط نسخ به صورت شش ستونی نگاشته شده است (خزایی، ۱۳۸۶: ۱۷). که در هر صفحه حدود ۳۰ سطر جای گرفته است.

کن‌بای معتقد است بیشترین احتمال بر این است که این نسخه خطی در پایان سلطنت ابوسعید (۷۱۷-۷۳۶ ه.ق) در ربع رشیدی تبریز تدوین یافته باشد (کن‌بای، ۱۳۸۱: ۳۴). اکثر نگاره‌های این نسخه عمل شمس‌الدین شاگرد احمد موسی از نقاشان مکتب تبریز ایلخانی است. آژند معتقد است هنرمندانی همچون احمد موسی، شمس‌الدین، عبدالحی، جنید و دولتیار بر روی نگاره‌های این نسخه کار کرده‌اند. از دیگر هنرمندان این نسخه می‌توان به شخصی به نام مذهب اشاره نمود که کار تذهیب این نسخه را بر عهده داشته است. حسن بن علی بهمنی خوشنویس اصلی این نسخه شناخته شده است؛ اما طی تحقیقاتی که بلر و بلوم بر روی نگاره‌های این نسخه انجام دادند چهار دستخط متفاوت در این شاهنامه قابل بازشناسی است. خوشنویسی و قطع بزرگ این شاهنامه نشان می‌دهد که هنرمندان این نسخه تحت حمایت دربار قرار داشتند و ناسالم بودن این نسخه و نیاز شدید آن به حاشیه‌نگاری و مرمت، نشان از لمس شدن زیاد این نسخه و استفاده زیاد از آن دارد. سودآور حدس می‌زند این نسخه در زمان ابوسعید، ایلخان مغول و به همت غیاث‌الدین فرزند رشیدالدین به رشته تحریر درآمده باشد و در زمان سلطان یعقوب آق‌قویونلو (۸۳۳-۸۹۶ هجری قمری) تعدادی از نقاشی‌های آن جدا و به مرقع یعقوب‌بیگ اضافه گردیده است. به هر روی بلر براساس عکسی که آنتوان سورگوبین در قرن نوزدهم گرفته است و اکنون در نگارخانه فریز و سکلر مؤسسه اسمیتسونیان (Smithsonian Institution) در واشنگتن نگهداری می‌شود، معتقد است که نسخه ناتمام و آسیب‌دیده شاهنامه بزرگ ایلخانی در فاصله بین سال‌های ۱۲۶۵-۱۳۱۴ هجری قمری در دربار قاجار قرار داشته و در آنجا مورد مرمت قرار گرفته است (حسینی، ۱۳۹۲: ۱۶۷). ژرژ دموت دلال بلژیکی در اوایل قرن بیستم این نسخه را به دست آورد و نخست به صورت یکجا آن را در بازارهای اروپا ارائه کرد و چون مبلغ اعلام‌شده وی بالا بود، نتوانست خریداری بیابد و صفحات کتاب را از هم جدا نمود و آن‌ها را به صورت تک برگ‌هایی به مجموعه‌داران و موزه‌های سراسر دنیا ارائه کرد. وی حتی برای انتفاع بیشتر، با جدا کردن پشت و روی صفحاتی از کتاب که دو رویشان نقاشی شده بود و استخدام خطاطانی که صفحات تقلبی خوشنویسی را برای وی فراهم می‌کردند صفحات جدیدی را درست نمود که نقاشی‌های کتاب بر روی آن‌ها چسبانده شد و بدین ترتیب، بسیاری از نگاره‌های شاهنامه بزرگ ایلخانی آسیب دیدند و به طور کلی، شالوده کتاب از هم پاشید.

اسکندر در تاریخ

اسکندر به عنوان شخصیتی تاریخی - افسانه‌ای در گذر زمان بسان شخصیتی نیمه‌اسطوره‌ای در تاریخ مطرح گردید و همچون گیل‌گمش شاه اسطوره‌ای اریخ (اروک Uruk از شاهان سومری) در فرهنگ عمومی جامعه رخنه کرد. تلاش وی برای دستیابی به آب حیات و بی‌مرگی رابطه نزدیک این اسطوره را با اسطوره گیل‌گمش نشان می‌دهد. به قول کروچه «تاریخ تکرار نمی‌شود بلکه از همانندی برخوردار است» (ستاری، ۱۳۸۰: ۹۱). شخصیت اسکندر در تاریخ و منابع اسلامی - ایرانی تغییر و تبدیل‌های بسیاری به خود دیده است به شکلی که عنصر افسانه‌ای این اسطوره بر حقیقت تاریخی آن غلبه یافته است (کیوانی، ۱۳۷۷: ۳۱۴).

اسکندر پادشاهی است فرزانه و حکیم که به پیامبری رسید و حتی در اساطیر، نسبش به گشتاسب می‌رسد و «گاه حتی از قول خود اسکندر نسبش به منوچهر هم می‌رسد» (افشار، ۱۳۴۳: ۲۹). نظامی اسکندر را شاهی ایده‌نال می‌داند که شاه بدسرشت قبل از خود یعنی دارا را از پادشاهی ایران سرنگون می‌کند و باعث تضعیف دین زرتشتی شده و زمینه ورود اسلام به ایران را آماده می‌سازد. در حقیقت اسکندر با فتح ایران به کفر و بت‌پرستی خاتمه می‌دهد و باور اسلام راستین را در ایران به وجود می‌آورد (wieshofer, 2011: 131). نظامی، اسکندر را این‌گونه توصیف می‌کند که وی هر جا را که متصرف شد فرهنگ آنجا را عوض نکرد و در ایران به جز دین و آیین زردشتی چیزی را تغییر نداد. اسکندر دستور ترجمه خردنامه را به زبان یونانی صادر کرد سپس بر دارا پیروز شد و هندوروس را گرفت. وی در بیست سالگی پادشاه تمام کشورها شد و در بیست و هفت سالگی به پیامبری رسید. در آبادانی و عمارت کشورها کوشید و سد یاجوج و ماجوج را ساخت و محدوده جهان را مشخص کرد (نظامی، بابایی، وحیددستگردی، ۱۳۹۶). طبری به نقل از ابن هشام می‌نویسد: «پس از داریوش، پسر اردشیر، داریوش، پسر داریوش چهارده سال بر ایران حکمرانی کرد و به علت رفتار نامناسبش با مردم، در هنگام حمله اسکندر به ایران، مردم علیه شاه شورش کردند و جانب اسکندر را گرفتند. سپس تعدادی از یاران داریوش او را کشتند و سر شاه را به نزد اسکندر بردند، اسکندر دستور قتل آن‌ها را داد، چرا که سزای کسی که جرأت ناسپاسی به شاه را به خود بکند جز مرگ نیست. اسکندر با رکسانه دختر داریوش ازدواج کرد و به سوی هندوستان و شرق لشکر کشید. اسکندر در راه بازگشت به اسکندریه درگذشت و پیکر او را در تابوتی زرین به اسکندریه انتقال دادند. او چهارده سال حکمرانی کرد. (طبری، ۱۳۹۴: ۳۱۶).

اسکندرنامه عنوان مجموعه‌ای است که به موضوع اسکندر و سرگذشت وی می‌پردازد. منشاء اصلی این روایت کتاب رومانس کالیستنس، تاریخ‌نویس هم‌عصر اسکندر است که حدود ۲۰۰ میلادی این داستان را به زبان یونانی نوشته و در مصر استنساخ یافته است. داستان با شخصی به نام نکتاپوس به عنوان آخرین فرعون مصر آغاز می‌شود که با استفاده از قدرت جادویی از نابود شدن حکومتش توسط ایرانیان آگاه می‌گردد. او با لباس مبدل به مقدونیه فرار می‌کند و در آنجا با ملکه اولمپپاس آشنا می‌شود. ملکه نگران است که در صورتی که فرزند پسری به دنیا نیارد، شاه از وی روی گردان شود؛ اما نکتاپوس به او وعده می‌دهد که وی از خدای آمون پسری را باردار خواهد شد و رویاهایی را در خواب برای اولمپپاس بازگو می‌کند. نکتاپوس، اولمپپاس را فریب می‌دهد و در جامه آمون با وی می‌آمیزد و اسکندر متولد می‌شود. اسکندر علوم مختلف همچون ستاره‌شناسی را فرا می‌گیرد و در علم تعبیر خواب زبردست می‌گردد. وی در جنگ‌های مختلف شرکت می‌کند و پس از کشته شدن پدرش فیلیپ، بر تخت پادشاهی تکیه می‌زند سپس به شهرهای آتن، اسپارت و تبس لشکر می‌کشد و مصر را فتح نموده، شهر اسکندریه را بنیان می‌گذارد پس از آن به شهر طور حمله می‌برد و در شهر اسوس داریوش هخامنشی را شکست می‌دهد (STONEMAM, 2011: 12).

در ایران از اسکندر به عنوان شخصی حکیم، عادل، جنگاور، قدرتمند، نیکوکردار و حتی پیامبر نام برده شده است و منبع این احترام به رمانس اسکندر نوشته کالیستنس دروغین باز می‌گردد. رمانس اسکندر به احتمال زیاد در سده هفتم میلادی به یونانی و لاتین و پهلوی ترجمه شده است (نولدکه، ۱۳۹۵: ۱۳۲). در سنت ایرانی و بنابر منابع زرتشتی اسکندر شخصی نفرین شده و ملعون (گجست) است که پادشاه کیانی ایران باستان (دارا) را می‌کشد و نخبگان ایرانی را از بین می‌برد و جان موبدان و راهبان زرتشتی را می‌گیرد، آتشگاه‌ها را نابود کرده و آتش مقدس را خاموش می‌کند و نهرها را زایل و کتاب مقدس ایرانیان را با خود می‌برد و پس از ترجمه آن‌ها دستور به سوزاندن کتب مقدس می‌دهد و در آخر موجب تنزل امپراتوری و سرزمین ایرانیان می‌شود (Wieshofer, 2011: 115). این رویکرد سخیف به اسکندر توسط زرتشتیان در سده‌های نخستین اسلامی شکل گرفت و تا سده‌های پنجم هجری قمری در میان ایرانیان و خصوصاً پیروان آیین زرتشتی باقی بود و به حیات خود ادامه داد (Gutas, 1988: 169).

تعداد زیادی از منابع نوشتاری درباره اسکندر، به منابع رومی و یونانی مرتبط است و بیشتر آن‌ها به اسکندر مقدونی روی خوش نشان داده‌اند و در این بین ایرانیان به عنوان قوم مغلوب از این واقعه گزارشی به یادگار نگذاشته‌اند که بتوان به آن استناد کرد. اسکندر،

داریوش را شکست داد و خود را شاه آسیا خواند؛ اما هیچ منبعی نشان نمی‌دهد که ایرانیان وی را شاهنشاه، شاه بزرگ، شاه کشورگشا و با عناوین و القاب سلطنتی یاد کرده باشند (Briant, 2002: 797). وی شخصیتی مبهم و اسطوره‌ای برای خود رقم زد و به فتوحات خود در ایران و سرزمین‌های شرقی ادامه داد و به تدریج پوشش و لباس ایرانیان همچون کمر بند، تاج و دستار پادشاهی را بر تن کرد و جشن‌های ایرانیان را گرامی داشت. او گارد شاهی را به تقلید از ایرانیان، ایجاد نمود و شهرهای تازه‌ای را بنیان نهاد (Brosius, 2003: 172).

بین مقدونیه و ایران رابطه دوستانه سیاسی برقرار بود و نمی‌توان جنگ بین اسکندر و داریوش را به راحتی توضیح داد چرا که پدر فیلیپ دوم، آمیتاس زمین و آب به داریوش اول تقدیم کرده بود و ارتش پیاده نظام مقدونی به همراه خشایار شاه در ۴۸۰ میلادی جنگیده بودند (Brosius, 2003: 180). به خوبی مشخص نیست که چرا فیلیپ، پدر اسکندر کبیر به مخاصمه با ایرانیان برخاست و خواستار جنگ با امپراتوری مقتدر هخامنشی گردید و چرا در ادامه اسکندر به دنبال انتقام‌گیری از سپاه خشایار شاه بود. وی کوروش را دوست می‌داشت و به او احترام می‌گذاشت و این احترام در هنگام فتح ایران و رسیدن به پاسارگاد مشخص است (Fraser, 1996: 219). اسکندر کاخ شاهان هخامنشی در شیراز را به آتش کشید و برخلاف اندرز پارمنیون مبنی بر این که نابودی هرآنچه که اکنون از آن توست کار درستی نیست و مهمتر اینکه ایرانیان از پشتیبانی تو دست خواهند کشید، تخت جمشید که از ثروتمندترین شهرهای ایران بود، توسط اسکندر به علت تکبر، غرور و خودپسندی وی به ویرانه‌ای تبدیل شد (Brosius, 2003: 173).

روایت اسکندر در شاهنامه فردوسی

روایت اسکندر در شاهنامه با متن یونانی انطباق داده شده و به آن نزدیک است (southgate, 1977: 284). در شاهنامه داستان اسکندر این‌گونه شرح داده شده است که پادشاه ایران داراب به یونان حمله می‌کند و پادشاه یونان فیلیپوس که توان رویارویی و مقابله با او را ندارد از در صلح وارد می‌شود و خراج‌گذار ایران می‌گردد و دخترش ناهید را به عقد داراب در می‌آورد؛ اما داراب مدت کمی پس از ازدواج با ناهید، بدون اطلاع از بارداری ناهید، وی را به علت بوی بد دهانش نزد فیلیپوس برمی‌گرداند و اسکندر از ناهید متولد می‌شود و چون کسی از آبستن بودن ناهید اطلاعی نداشت، فیلیپوس اعلام می‌دارد که نوزاد فرزند اوست و مادر شدن دخترش ناهید را کتمان می‌کند. مدتی پس از این واقعه داراب می‌میرد و فرزندش دارا که برادر اسکندر است بر تخت پادشاهی تکیه می‌زند. دارا برخلاف پدرش شاهی بی‌تدبیر و تندخو است. بنابراین پیروزشدن اسکندر بر ایرانیان، پیروزی یک شاه غیرایرانی و اجنبی بر ایرانیان نیست بلکه نتیجه جنگ خانوادگی میان دو برادر است که به پیروزی برادر شایسته ختم می‌شود؛ حتی دارا در مواجهه با اسکندر از شباهت زیاد اسکندر با خود متعجب می‌شود. علاقه برادرانه بین اسکندر و دارا در صحنه رسیدن اسکندر به بالین دارا که توسط دو تن از یاران خویش مجروح شده و در حال نزار است نیز به خوبی مشهود است. پس از آنکه اسکندر انتقام دارا را از قاتلان وی می‌گیرد با خاندان سلطنتی به جوانمردی رفتار می‌کند و موجب تسلی ایرانیان می‌گردد (فردوسی، ۱۳۷۵).

در قصه اردشیر پسر بابک، اسکندر به همراه افراسیاب و ضحاک ماردوش، به‌عنوان بزرگترین دشمنان ایران و ایرانیان محسوب می‌شوند (فردوسی، ۱۳۷۵) و این نشان از عمق خصومت سنت زرتشتی با اسکندر دارد. افراسیاب و اژی‌دهاک و اسکندر توسط ابلیس به گونه‌ای آفریده شده بودند که جاودان و فناپذیر و ابدی باشند؛ اما اورمزد آن‌ها را فانی نمود (تفضلی و آموزگار، ۱۳۹۱: ۳۲).

در شاهنامه فردوسی دو چهره متضاد از اسکندر به نمایش گذاشته شده است، در چهره نخست: وی از تخمه شاهان ایرانی و شاهزاده‌ای بزرگ است که دارا پادشاه ایرانی در آغوش وی جان می‌دهد و به او وصیت می‌کند که انتقامش را از قاتلان بگیرد. او به هند می‌رود، سد یاجوج و ماجوج را می‌سازد و به دنبال یافتن آب حیات به سرزمین تاریکی پای می‌نهد و به چین و بابل و یمن

می‌رود و پس از مرگش فلاسفه و حکما درباره صفات نیکویش سخن‌ها می‌گویند. چهره دوم: اسکندر نامش در کنار افراد پلیدی چون افراسیاب و ضحاک آورده می‌شود و مورد لعن و نفرین دین زردشتی است و به او القابی همچون کینه‌ور پیرگرگ در پاسخ به نامه خسرو پرویز به قیصر روم داده می‌شود یا در جایی دیگر به علت پاره کردن تخت طاقدیس از وی با لقب بی‌دانش یاد می‌کنند. از او با عنوان پادشاهی بی‌دانش، از بین برنده دستاوردهای شاهان ایران باستان و عجول نام برده‌اند و لقب بداندیش، بدگمان و تیره‌روان به وی داده شده است (خالقی مطلق، ۱۳۸۶، ج ۸: ۲۵۷). تفاوت در روایت اسکندر در شاهنامه، به علت جنبه افسانه‌ای- تاریخی شخصیت اسکندر است و علت دیگر آن است که خداینامه را چندین تن از نویسندگان نوشته‌اند و مورخان ایرانی همچون دینوری و طبری با عنوان یکی از شاهان کیانی به شخصیت اسکندر توجه نموده‌اند و هیچ‌کدام از آن‌ها به نقش پیامبرانه و ذوالقرنین بودن اسکندر اشاره‌ای نکرده‌اند و این نشان از منبع پیش از اسلام این کتاب دارد. ریچارد فرای معتقد است که متنی مثبت در دوره ساسانی برای بزرگداشت اسکندر نوشته نشده است؛ زیرا در این دوره دیدگاه‌ها نسبت به اسکندر که نابودکننده دوره کیانی است منفی بوده است (آنتیلا، ۱۳۹۹: ۶۵). آموزگار نیز بر ایرانی نبودن متون باستانی که به اسکندر می‌پردازد تأکید دارد و اصل این متون را سریانی، رومی و عربی می‌داند که از آنجا به متون فارسی وارد شده است (آموزگار، ۱۳۹۵: ۸۶). در روایت سریانی و یونانی داستان اسکندر، پادشاه ایران داریوش نام دارد؛ اما در شاهنامه و نیز در داستان طبری و دینوری، همانند متون پهلوی، شاه ایران دارا پسر داراب است. در رونوشت ایرانی داستان اسکندر، وی به سلسله کیانیان متصل است و پسر داراب است. به عبارت دیگر او از مشروعیت و محبوبیت پادشاهی برخوردار است (Manteghi, 2012: 164).

اسکندر در داستان‌های زردشتی

به نقل از منابع زردشتی، اسکندر شخصیتی پلید و اهریمنی دارد که با تعرض به قلمرو اهورایی ایرانیان و تبعیت و پیروی از دروغ و انجام اعمالی که در سنت زردشتی از آن‌ها به بدی یاد شده است، ایران را به تباهی، نابودی و آشفتگی کشید و احیا و آبادانی ایران باستان و رونق دوباره آیین زردشتی به دست اردشیر بابکان اتفاق افتاد. در این داستان، اسکندر، رومی، اهریمنی، پلید و زمینی است و همان‌گونه که ایرانویچ سرزمین اوستایی و مرکز جهان است، اسکندر یکی از نقش‌آفرینان و بازیگران اصلی نبرد میان اهریمن و اورمزد تلقی می‌گردد. اسکندر با از میان بردن و نابود کردن متون مقدس زردشتیان در واقع، باعث بی‌نظمی و نابسامانی در سرزمین تحت سلطه خویش می‌شود چرا که قدرت، وحدت و همدلی یک حکومت بدون دین نشدنی است (Selden, 2013: 153). در ادبیات زرتشتی ایران مزدک، اسکندر، اهریمن و ابالیس مُرتد و با لقب گُجستک (پلید) نام برده شده‌اند (بویس، ۱۳۹۵: ۱۰۷) و علت آن به آتش کشیدن اوستا است و بنابر روایات زرتشتی، اسکندر دستور قتل موبدان و مُغ مردان ایرانی را داد که اوستا را در سینه خویش محفوظ داشتند و از بین بردن سلسله کیانیان در ایران از کارهای پلید اوست. همچنین به نقل از دینکرد، اسکندر به سوزاندن اوستا می‌پردازد (رضایی، ۱۳۹۳: ۶۳) و منابع زرتشتی که در دوره ساسانی تهیه و تدوین شده‌اند از اسکندر به‌عنوان اسکندر پلید یا اسکندر پتیاره، بی‌دین، بدکردار نام برده‌اند و وی را هم‌ردیف شخصیت‌هایی همچون افراسیاب تورانی و ضحاک ماردوش قرار داده‌اند و گُجستک (پلید) نامیده‌اند (دادگی و بهار، ۱۳۹۰).

تصویر اسکندر در روایات ایرانی به چهار شکل دیده می‌شود: ۱. منشأ زرتشتی که در آن اسکندر، ملعون و گُجستک است و از وی به عنوان نابودکننده دین زرتشتی یاد می‌کنند؛ ۲. منشأ یونانی که روایات آن منطبق با رمان کالیستنس است و در آن اسکندر به عنوان یک قهرمان به دنبال کشف رازهای جهان می‌رود؛ ۳. منشأ اسلامی که در آن اسکندر به زیارت خانه خدا در مکه می‌رود و لقب ذوالقرنین به خود می‌گیرد؛ ۴. منشأ ایرانی که اسکندر از تبار کیانیان و برادر دارا است. جنگ او با ایرانیان جنگی خانوادگی و مرگ دارا توسط وی برتری برادر نیرومند بر برادر دیگر است.

مشروعیت طلبی با توسل به اسطوره اسکندر

پس از استیلای مغولان بر ایران، به زودی آن‌ها به نقش فرهنگی و سیاسی استفاده از اساطیر پی بردند و توانستند با قراردادن خود در مقام اساطیر نقش اسطوره‌ای به خود بگیرند و در این بین نقش اسکندر به‌عنوان یکی از اساطیر ایرانی - رومی مورد توجه قرار گرفت. از سویی چنگیزخان به‌عنوان یک فرمانروای غاصب، جهانگشا و جنگجو شباهت‌های بسیاری با اسکندر داشت و جنبه مشروعیت طلبی و پذیرش اسکندر در فرهنگ و هنر ایرانی، توجه ایلخانان را به خود جلب نمود و از سوی دیگر آن‌ها سعی کردند با قرار دادن خود در نقش اسکندر نوعی محبوبیت برای خود ایجاد نمایند و افکار عمومی را برای پذیرش ایلخانان به‌عنوان پادشاهان جدید ایران آماده کنند.

تفویض و واگذاری مشروعیت پادشاهی به اسکندر لزوماً باید به‌عنوان یک ضرورت سیاسی مطرح می‌شد؛ زیرا فقط فرمانروایان و پادشاهانی که دارای فره شاهنشاهی بودند می‌توانستند به فرمانروایی ایران برگزیده شوند و یک غاصب بیگانه در تاریخ کشور جایی نداشت و برای آنکه اسکندر شرایط لازم را به‌دست بیاورد، در شاهنامه از اسکندر به‌عنوان برادر ناتنی پادشاه هخامنشی یاد شده است (کرتیس، ۱۳۹۵: ۷۱).

دیوانسالاران و وزیران ایرانی دوره مغول به وجه تشابه بین اسکندر و چنگیزخان مغول پی برده بودند و سعی داشتند با بخشیدن هویت تاریخی به شخصیت ایلخان، وی را همانند اسکندر، جهانگشایی عادل و نیکو رفتار، قدرتمند و دارای فره شاهمی معرفی نمایند و به مغولان شخصیتی جدید ببخشند تا از خونریزی‌ها، ددمنشی‌ها و وحشیگری‌های قوم مغول کاسته شود و به تکریم و پاسداشت حقوق ایرانیان پردازند. ایلخانان با خوب نشان دادن چهره شاهان مغول و نسبت دادن ویژگی‌های اخلاقی نیکو همچون مشورت‌پذیری، رفتار جوانمردانه توأم با گذشت و بخشش، آن‌ها را همانند اسکندر اسطوره‌ای، نیکوکردار، شریف و متعالی جلوه می‌دادند و به آن‌ها جنبه تاریخی می‌بخشیدند تا ایرانیان آن‌ها را به‌عنوان سرورانشان بپذیرند و محبوبیت و مشروعیت لازم برای پادشاهی بر ایرانیان را کسب کنند.

اسکندر فرمانروایی اسطوره‌ای، غاصب، بیگانه و خونریز بود که توانست با دینداری، انصاف، عدل و داد به بالاترین جایگاه پادشاهی برسد. وی فره ایزدی یافت و به مغولان این موضوع را یاد آور شد که:

فریدون فرخ‌فرشته نبود / ز مشک و ز عنبر سرشته نبود
به داد و دهش یافت آن نیکویی / تو داد و دهش کن، فریدون تویی







دیوانسالاران و وزیران ایرانی در پی آن بودند تا حکمرانان مغول را به این موضوع بسیار مهم آگاه کنند و به مغولان بفهمانند که یک حاکم غاصب که با زور شمشیر حکومت می‌کند، هرگز مشروعیت کافی برای حکومت بر قومی که اساس حکومت و پادشاهی آن‌ها بر عدل و داد بنیان نهاده شده است، ندارد. براساس تفکر باستانی ایران، شاه نماینده، وکیل و سرپرست ملت خویش محسوب می‌گشت و قائم‌مقام، جانشین و سایه خداوند بر روی زمین قلمداد می‌شد و در مقابل مردم تعهد داشتند، از وی اطاعت نموده، فرمانبردارش باشند تا شاه نیز از مردم سرزمینش در برابر دشمنان و بیگانگان دفاع نماید و عدل و داد را در بین مردم گسترش دهد. شاه، نماینده، وکیل و وصی مردم از سوی خداوند بوده و باید از صفاتی چون دیانت، عدل، داد، مشورت‌پذیری، مروت، سخاوت و آبادگری برخوردار باشد و تا وقتی که این صفات را دارا باشد مردم ملزم به اطاعت از وی هستند و فرّ ایزدی همواره وی را حمایت می‌نماید؛ ولی در صورتی که شاه از مسیر عدالت و دیانت خارج شود فرّ شاهی او را ترک خواهد نمود.







بررسی تصاویر اسکندر در شاهنامه بزرگ ایلخانی

در شاهنامه بزرگ ایلخانی تعداد دوازده نگاره در روایت‌های مختلف به مضمون اسکندر پرداخته شده است که این نگاره‌ها عبارتند از: ۱. زاری بر مرگ اسکندر؛ ۲. رزم اسکندر با کرگدن؛ ۳. هزیمت قشون هند در برابر جنگجویان آهنی اسکندر؛ ۴. بر تخت نشستن اسکندر؛ ۵. دیدار اسکندر از شهر برهمنان؛ ۶. رفتن اسکندر به شهر تاریکی؛ ۷. ساختن دیوار آهنی میان یاجوج و ماجوج توسط اسکندر؛ ۸. رسیدن اسکندر به درخت گویا؛ ۹. جنگ اسکندر با فور هندی؛ ۱۰. رزم اسکندر با اژدها؛ ۱۱. بیرون آمدن اسکندر از ظلمات؛ ۱۲. رسیدن اسکندر به نزدیک کوه اسرافیل.

در این دوازده نگاره، اسکندر در صحنه‌های مختلف دیده می‌شود و هنرمند با به تصویر کشیدن اسکندر اسطوره‌ای، به بیان روایت‌های مختلفی در شاهنامه بزرگ ایلخانی پرداخته است. این نگاره‌ها براساس موقعیت‌ها و شرایط خاص سیاسی و اجتماعی شکل گرفته در دوره ایلخانی قابل تأویل و بررسی هستند. جدول (۱) تصاویر نگاره‌های موجود در شاهنامه بزرگ ایلخانی را که به موضوع اسکندر می‌پردازند نشان می‌دهد.

جدول (۱): نگاره‌های موجود در شاهنامه بزرگ ایلخانی با موضوع اسکندر. منبع تصاویر سایت: <https://www.clevelandart.org/art/>

نگاره	توضیحات	نگاره	توضیحات
	نگاره (۲): رزم اسکندر با کرگدن.		نگاره (۱): زاری بر مرگ اسکندر.
	نگاره (۴): بر تخت نشستن اسکندر.		نگاره (۳): نبرد سپاه آهنین اسکندر با هندیان.
	نگاره (۶): رفتن اسکندر به شهر تاریکی.		نگاره (۵): دیدار اسکندر از شهر برهمنان.

توضیحات	نگاره	توضیحات	نگاره
نگاره (۷): ساختن دیوار آهنی در برابر یاجوج و ماجوج توسط اسکندر.		نگاره (۸): اسکندر و درخت سرخنگو.	
نگاره (۹): نبرد اسکندر با فور هندی.		نگاره (۱۰): رزم اسکندر با اژدها.	
نگاره (۱۱): بیرون آمدن اسکندر از ظلمات.		نگاره (۱۲): رسیدن اسکندر به نزدیک کوه اسرافیل.	

شرح و تفسیر نگاره‌ها

نگاره (۱): زاری بر مرگ اسکندر، پس از مرگ اسکندر، تابوت وی را به اسکندریه بردند و در دشتی فراخ گذاشتند و بر تابوت او مرد و زن و کودک بیش از صد هزار نفر جمع شدند. مادر اسکندر، روشنگر دوان دوان خود را به بالای تابوت رساند و در سوگ فرزندش ناله‌ها زد و با دلی دردمند گفت: تو این همه جنگیدی و خون ریختی تا جهان از تاجداران تهی شد و درختی که کاشته بودی به بار نشست پس چرا تاج را افکندی و به خاک شدی؟ بزرگان چون از گفتار سیر شدند، تابوت اسکندر را در خاک گذاردند که آدمی را از آن گریزی نیست. از باد می‌آورد و به باد می‌دهد. به گفته خزایی به نظر می‌رسد انتخاب صحنه‌های سوگواری در شاهنامه بزرگ ایلخانی با تأکید وزیر وقت خواجه غیاث‌الدین برای بزرگداشت خاطره قتل پدرش خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی باشد (خزایی، ۱۳۸۶: ۴۵) و این انتخاب برای تعزیت، مرثیه‌خوانی و بزرگداشت خواجه رشیدالدین، به پاسداشت زحمات و خدمات فراوان وی صورت گرفته است.

نگاره (۲): رزم اسکندر با کرگدن و نگاره (۱۰): رزم اسکندر با اژدها، قدرت نمایی مغولان در مبارزه با حیوانات افسانه‌ای به رخ کشیده می‌شود. زمانی که اژدها گاوها را بلعید و زهر در تمام بدنش رسوخ کرد، روده‌های اژدها سوراخ شد و لشکریان شروع به تیرباران او کردند و اژدها بمرد. این دو نگاره به نوعی قدرت مغولان در جنگ‌ها و مبارزاتشان را به صورت نمادین برایمان خاطرنشان می‌کند.

حملات بی‌رحمانه سپاهیان مغول در جنگ‌ها و انهدام، هلاکت و اضمحلال شهرها و ولایت‌های تصرف‌شده همچون کوهی از آتش همه چیز را به نابودی و خاکستر تبدیل می‌کند. در نگاره (۳): نبرد سپاه آهنین اسکندر با هندیان، این موضوع به خوبی دیده می‌شود و این نگاره نمودی از نظم، مقررات، بی‌رحمی، سنگدلی و هجوم وحشیانه مغولان در آرایشی منظم برای حمله به دشمن در جنگ را به تصویر می‌کشد و در سوی مقابل هراس، عجله و شتابزدگی در فرار از صحنه نبرد و مقابله با مغولان به خوبی، دیده می‌شود. نگاره نبرد سپاه آهنین اسکندر با هندیان به واقعه حمله سپاهیان اولجایتو که با سپاهی مجهز به آره و چخماق برای سوزاندن جنگل و حمله به دشمن در جنگلهای گیلان (کاشانی، ۱۳۴۸: ۶۳) اشاره دارد و این واقعه با رزم سپاه آهنین اسکندر با هندیان یکسان انگاشته شده است. این نگاره بر کشورگشایی و قدرت نظامی سپاه مغول در رویارویی با دشمن در شرایط سخت، اشاره دارد. در نگاره (۹): نبرد اسکندر با فور هندی نیز این سپاه ویرانگر با آرایشی منظم به تصویر درآمده است و به گفته جویی نتیجه بسیاری از جنگ‌های مغولان با رقبا از قبل مشخص بود و آن‌ها به نحو مناسبی تحت تأثیر ماشین نظامی مغول‌ها و انضباط آهنینی که توسط لشکریان مغول اعمال می‌شد قرار گرفته بودند (لین، ۱۳۸۹: ۲۸۱) و از سوی دیگر سپاهیان ترک خوارزمشاه نیز اغلب به سپاهیان مغول که با آن‌ها هم‌نژاد بودند می‌پیوستند (اشپولر، ۱۳۸۰: ۳۰). نگاره کشته شدن فور هندی به دست اسکندر با ماجرای شورش امیر اینچین (برادر اورک‌خاتون، مادر اولجایتو) و ورود سلطان ابوسعید جوان به میدان نبرد همسانی دارد و در هر دو واقعه ورزش باد و ایجاد گرد و خاک علت پیروزی است. این نگاره به امداد غیبی مغولان در جنگ‌ها و شجاعت و دلیری شاه جوان (ابوسعید) در میدان نبرد اشاره دارد.

تفویض فرمانروایی به هلاکو در سال ۶۵۴ هجری قمری و واگذاری نواحی خراسان، عراق، آذربایجان، ارمنستان، گرجستان و بخش‌هایی از آسیای صغیر به وی باعث شکل‌گیری حکومت ایلخانی در ایران شد. هلاکو بغداد را به زیر سلطه خود درآورد و به سلطه و خلافت پانصد ساله عباسیان پایان داد. نگاره (۴): بر تخت نشستن اسکندر، به همین نکته اشاره دارد زیرا به خوبی بر تخت نشستن هولاکوخان مغول با بر تخت نشستن اسکندر مقدونی مورد تطابق و مقایسه قرار گرفته است. این نگاره نشان از به قدرت رسیدن هولاکو و تشکیل حکومت ایلخانان در ایران دارد که پس از نابودی اسماعیلیه و فتح بغداد صورت گرفت و هلاکو با اقتدار تمام بر اریکه شاهی در ایران جلوس نمود.

در نگاره (۵): دیدار اسکندر از شهر برهمنان، اسکندر پس از ماجراهای بسیار به شهر برهمنان می‌رسد. اسکندر از برهمن سؤالاتی می‌کند و برهمن جواب می‌دهد که (چو دانی که از مرگ خود چاره نیست/ ز پیری بتر نیز پتیاره نیست) این پند حکیمانه فردوسی، اسکندر را متوجه فزون‌خواهی، بیهودگی و بلندپروازی و بی‌بنیادی جهان می‌سازد. این نگاره به جهان‌جویی، علم‌دوستی، مشورت‌طلبی و بهره‌گیری از وزیران، دیوان‌سالاران و بزرگان ایرانی در دربار ایلخانان اشاره دارد.

در نگاره (۶): رفتن اسکندر به شهر تاریکی، اسکندر در حالی که بر مرکبی سوار است به سمت شهر تاریکی در حرکت است. این نگاره شاید کنایه‌ای به جلال‌الدین رهبر سپاه خوارزمشاهیان بوده باشد که بنابر روایتی به‌عنوان شخصی که پایان زندگی‌اش مشخص نشد و «از دنیای خونین سیاست قرون میانه دست کشیده و بی‌نام و نشان کسوت یک صوفی سرگردان را در پیش گرفته است» (لین، ۱۳۸۹: ۳۰۹) باشد که در این نگاره به هیئت اسکندر بازنمایی شده است.

در نگاره (۷): ساختن دیوار آهنی در مقابل یاجوج و ماجوج توسط اسکندر، یاجوج و ماجوج موجودات کوچک‌اندami هستند که در دشت‌های شمال چین و ترکستان ساکن بوده و در افسانه‌های ایرانی به هیئت مردان برهنه در حال جنگ و خون‌ریزی تصویر

شده‌اند و گوش‌های درازی دارند (قزوینی، ۱۳۶۲: ۴۵۸). قبل از دوره مغول و در زمان خوارزمشاهیان، سلطان محمد خوارزمشاه لقب اسکندر ثانی را داشت و حمدالله مستوفی در کتاب تاریخ گزیده خود به این موضوع اشاره کرده‌است. حمله چنگیزخان به ایران، همانند عبور یاجوج و ماجوج از سد اسکندر معنا گرفت و در آثار شهاب‌الدین زیدری‌نسوی که از ملازمان سلطان محمدخوارزمشاه است این حمله همانند عبور یاجوج و ماجوج از سد اسکندر تعبیر شده‌است.

در دوران جنگ و نابسامانی‌ها، مغولان با یاجوج و ماجوج مقایسه می‌شدند و حضور آن‌ها و جنگ و خون‌ریزی‌های مغولان با گذشتن قوم وحشی یاجوج و ماجوج از سد آهنی اسکندر مقایسه می‌گردید؛ ولی بعد از به قدرت رسیدن مغولان و خصوصاً پس از استقلال سیاسی ایلخانان در ایران اسکندر به هیئت فاتحی مهربان تغییر صورت می‌دهد و دیگر خون‌ریز نیست و با مشورت وزرای ایرانی به مقام ذوالقرنین می‌رسد. غازان‌خان نیز با پذیرش اسلام به‌عنوان پادشاه اسلام و رهبری معنوی قداست می‌یابد. نگاره ساختن سد آهنین توسط اسکندر به بازدید اولجایتو از ابنیه در اونکورالونگ به همراه دو فرزندش ارتباط دارد: (Soudavar, 1996: 30). محافظت از سرزمین ایران توسط ایلخانان در مقابل تجاوز دشمنان و مهاجمان که عموماً در سمت شرق به‌وسیله مغولان صورت می‌گرفت و تبادل معنایی میان دیوار کشیده شده در گرگان و دیوار چین قابل توجه است.

در نگاره (۸): رسیدن اسکندر به درخت گویا، اسکندر در ادامه جهانگردی‌هایش به درخت گویا می‌رسد و درخت گویا وی را از مرگ زودهنگام خبر می‌دهد. اطلاع اسکندر از مرگ خود به‌وسیله درخت سخن‌گو شباهت زیادی با داستان دیدار غازان‌خان با درختی است که در مجاور آن تجربه غیب داشته و سپس به آراستن آن درخت می‌پردازد (رشیدالدین، ۱۳۶۲، ج ۲: ۹۵۱). برای مغولان درخت، عاملی برای پیوند با آسمان و تزئین آن مترادف تبدیلیش به زیارتگاه است (Pelliot, 1963: 348). درخت در اندیشه ایرانی به معنای خرد و اطلاع از غیب است و آراستن درخت توسط اسکندر و غازان‌خان بخشی از اندیشه مشروعیت‌طلبی ایرانی محسوب می‌شود.

اسکندر نخست از مرگ می‌هراسد ولی سرانجام پس از دست نیافتن به آب حیات به مرگ تن می‌دهد. جم یا یمه از شخصیت‌های هندوایرانی در وداها است که از نخستین بی‌مرگانی بود که برای خشنودی خدایان مرگ را برگزید «چون او شاه مردگان بود، مرگ را، راه یمه دانستند. تصویر یمه با گذشت زمان رنگ نسبتاً شومی به خود گرفت» (هینلز، ۱۴۰۰: ۵۵). تلاش بیهوده اسکندر برای رسیدن به آب حیات همانند سعی و تلاش نافرجام و ناکارآمد گیل‌گمش برای رسیدن به بی‌مرگی و رسیدن به زندگی جاودانه است (ستاری، ۱۳۸۰: ۹۰). در داستان اسکندر و آب حیات، اندیشه‌های عرفانی صوفیانه به خوبی دیده می‌شود. اسلام‌پذیری مغول‌ها و شریان جدیدی که با مرگ و بی‌اعتباری عباسیان پدیدار شد یک نوزایی مذهبی را شکل داد و بسیاری از سلسله‌های بزرگ صوفیانه از این دوران به وجود آمده‌اند (لین، ۱۳۸۹: ۳۱۰). این قصه اسکندر و آب حیات به تفسیر فضل‌الله استرآبادی مؤسس سلسله حروفیه (۷۴۰-۸۰۳ هجری قمری) تمثیلی از برای ذات و صفات است و بارها هشدار می‌دهد که آن آب در خانه تو روان است و نباید از بهر آن جهان را جستجو کنی (ستاری، ۱۳۸۰: ۱۹۲). اسکندر از مرگ هراس دارد و این هراس وی را به جستجوی آب حیات و دنیاگردی می‌برد و در آخر آن را می‌پذیرد و در آغوش می‌گیرد.

در نگاره (۱۱): بیرون آمدن اسکندر از ظلمات، اسکندر در طلب آب چشمه حیات به همراهی خضر، به ظلمات می‌رود اما هرچه جستجو کردند آب حیات را نیافتند. پس از هفت شب و هفت روز به سنگلاخی رسیدند و سپاه خواستند تا بدانند که آن سنگ‌ها چیست. خضر فرمود هر کس که در ظلمات است چون بیرون آید، جملگی پشیمان شوند چه آن کس که زیاد برداشته و چه آنکه برنداشته و چه آن کس که کم برگرفته است و چون از ظلمات خارج شدند سنگ‌ها را جواهر و یاقوت یافتند و جملگی پشیمان. در اسطوره اسکندر حرص، آز، اندوختن زر و سیم، کشورگشایی او را بی‌قرار کرده و هراسی عظیم از مرگ در وجود این اسطوره انداخته است. این داستان به اسلام آوردن غازان‌خان و اعلام رسمیت دین اسلام در ایران اشاره دارد و با این اتفاق مغولان که در ابتدا پیرو دین و آیین خاصی نبودند با تبعیت از اسلام از ظلمت و کفر خارج شدند.

نگاره (۱۲): رسیدن اسکندر به نزدیک کوه اسرافیل، مضمون بسیار عظیمی در این نگاره نهفته است و به گفته ستاری سفر بی‌فرجام اسکندر برای دست‌یابی به آب حیات به همراهی خضر با حوادث مهم و شگرفی توأم می‌شود که مهم‌ترین آن‌ها دیدار با سیمرغ و چهار مرغ سبز و اسرافیل صور به دست بر سر کوه است که آماده است تا با فرمان پروردگار در صور بدمد و پایان جهان را اعلام کند. مرغان و اسرافیل اسکندر را از بیهوده‌جویی، فزون‌خواهی و حرص و آز برحذر می‌کنند و در پاره‌ای داستان‌ها این کوه، همان کوه قاف است (ستاری، ۱۳۸۰: ۱۷۷). نگاره بیرون آمدن اسکندر از ظلمات و نگاره رسیدن اسکندر به نزدیک کوه اسرافیل، به احتمال قوی به اوضاع تاریک و مبهم پس از مرگ ابوسعید در دربار ایلخانان اشاره دارد.

نتیجه‌گیری

در ابتدای ورود، مغولان در تصور ایرانیان به شکل گذر یاجوج و ماجوج از سد اسکندر به تصویر درآمدند و ایرانیان حضور مغولان را همچون هجوم وحشیان و قوم بربر می‌دانستند. بعد از بر تخت نشستن هولاکو در ایران و پیروزی بر دشمنان و فائق آمدن بر آشفتگی‌ها و رسیدن به قدرت مطلقه در سرکوب دشمنان، ایلخانان به نمادی از خوشنودی خداوند و تجلی اراده الهی معرفی می‌شوند. در ادامه با نابودی اسماعیلیه و فائق آمدن بر دشمنان، مشیت الهی خداوند آشکار می‌شود و ایلخانان مأموران انجام و اجرای فرمان‌های الهی و از بین بردن دشمنان اسلام می‌گردند.

مغولان با قرار دادن خود در هیئت اسکندر قصد ایجاد این‌همانی در ذهن ایرانیان را داشتند تا پادشاهان مغول، محبوبیتی همچون اسکندر و پادشاهان ایران باستان بیابند. دیوان‌سالاران و وزیران ایرانی دوره مغول به وجه تشابه بین اسکندر و چنگیزخان مغول پی برده بودند و سعی داشتند با بخشیدن هویت تاریخی به شخصیت چنگیزخان او را همانند اسکندر جهانگشایی عادل و نیکو رفتار معرفی نمایند تا از خونریزی‌ها و وحشیگری‌های قوم مغول کاسته شود و به رعایت حقوق ایرانیان احترام بگذارند. ایرانیان با نسبت دادن رفتار جوانمردانه، توأم با گذشت و بخشش به شاهان مغول، آن‌ها را همانند اسکندر شریف و متعالی جلوه می‌دادند و به آن‌ها جنبه تاریخی می‌بخشیدند و حکمرانان مغول با بهره‌داشتن از دانش الهی و امدادهای غیبی مشروعیت و اقتدار خود را به نمایش می‌گذاشتند. پند حکیمانه فردوسی در باب فزون‌خواهی، بیهودگی و بلندپروازی اسکندر و بی‌بنیادی جهان و اینکه سودای خام را نباید در سر پروراند و مرگ را هیچ‌گیزی نیست به مغولان این هشدار را می‌دهد که برای جاودانگی باید با مردم نیکوکردار بود و نامیرایی تنها در خاطره خوش انسان‌ها ایجاد می‌شود.

تحلیل نگاره‌های شاهنامه بزرگ ایلخانی که به موضوع اسکندر می‌پردازند، نشان می‌دهد که در این نگاره‌ها مشروعیت‌طلبی حکومت ایلخانان با به تصویرکشیدن موضوع‌های تاریخی دوره ایلخانی در لباس اسکندر دنبال می‌شود. نگاره زاری بر مرگ اسکندر بر واقعه مرگ خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی دلالت دارد و صحنه سوگواری با نظر خواجه غیاث‌الدین برای پاسداشت یاد و خاطره پدر به تصویر کشیده شده است. نگاره رزم اسکندر با کرگدن و نگاره رزم اسکندر با اژدها بر قدرت بی‌چون و چرای مغولان در رویارویی با دشمنان اشاره دارد. نگاره نبرد اسکندر با فور هندی نشان از قدرت نظامی و انضباط لشکریان مغول دارد و از سویی واقعه نبرد سلطان سعید و امیر اینجین را یادآور می‌شود و بر امداد غیبی و کمک الهی برای پیروزی سلطان جوان در جنگ اشاره دارد. نگاره نبرد سپاه آهنین اسکندر با فور هندی با واقعه تاریخی حمله سپاهیان مجهز اولجایتو برای سوزاندن جنگل و حمله به دشمن در جنگل‌های گیلان شباهت دارد. این نگاره به کشورگشایی و قدرت نظامی سپاه مغول در رویارویی با دشمن در شرایط سخت، اشاره می‌کند. نگاره بر تخت نشستن اسکندر به موضوع تشکیل حکومت ایلخانی و بر تخت نشستن هولاکو اشاره دارد. نگاره دیدار اسکندر از شهر برهمنان به موضوع پایان سلسله خوارزمشاهیان و مشخص نبودن عاقبت سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه به عنوان آخرین پادشاه خوارزمشاهیان اشاره دارد. نگاره ساختن دیوار آهنی در برابر یاجوج و ماجوج توسط اسکندر معنایی دو پهلو را در برمی‌گیرد و در زمان سلطان محمد خوارزمشاه نشان از عبور قوم وحشی مغول از سد یاجوج و ماجوج بود. در زمان جنگ و

نابسامانی، مغولان با یاجوج و ماجوج مقایسه می‌شوند؛ اما بعد از به قدرت رسیدن مغولان اشاره به حکمرانان ایلخان در محافظت از سرزمین ایران دارد و از سوی دیگر این واقعه با ماجرای دیدار اولجایتو از اونکور الونگ به همراه دو فرزندش تطبیق دارد. نگاره دیدار اسکندر از درخت گویا اشاره به واقعه تاریخی دیدار غازان خان از درختی که در کنار آن تجربه غیب داشته و تزئین این درخت دارد. نگاره بیرون آمدن اسکندر از ظلمات اشاره به اسلام آوردن غازان خان دارد و این واقعه را با خروج مغولان از کفر و ظلمات تشبیه می‌کنند. نگاره رسیدن اسکندر به نزدیک کوه اسرافیل به اوضاع تیره و مبهم پس از مرگ ابوسعید اشاره دارد. تحلیل نگاره‌ها نشان می‌دهد که برای نمایش صحنه‌های تاریخی دوره مغولان، هنرمندان نگارگر دوره ایلخانی به سراغ وقایع دست دوم شاهنامه رفته‌اند و سعی دارند با نشان دادن ایلخانان در لباس اسکندر نوعی همانندی و این‌همانی بین رویدادهای تاریخی و اسطوره‌ای برقرار کنند و نوعی محبوبیت و مشروعیت برای پادشاهان مغول، در اذهان عمومی ایجاد کنند.

منابع

- آبتینگاوزن، اشپولر، پطروشفسکی، لمبتن، مُرگان. (۱۳۸۴). ایلخانان، ترجمه یعقوب آژند، تهران: انتشارات مولی.
- اشپولر، برتولد. (۱۳۸۶). تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ترجمه مریم میراحمدی، ج دوم، چاپ پنجم، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- الیاده، میرچا. (۱۳۸۲). اسطوره رویاراز، ترجمه رویا منجم، تهران: انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی پژوهشگاه.
- الیاده، میرچا. (۱۳۸۴). اسطوره بازگشت جاودانه، ترجمه بهمن سرکراتی، تهران: طهوری.
- آموزگار، ژاله. (۱۳۹۵). تاریخ اساطیری ایران، تهران: سمت.
- بهار، مهرداد. (۱۳۹۸). پژوهشی در اساطیر ایران، تهران: نشر آگه.
- بلر، شیلا، بلوم، جان‌اتان. (۱۳۸۱). هنر و معماری اسلامی، ترجمه یعقوب آژند، تهران: انتشارات فرهنگستان هنر.
- بویس، مری. (۱۳۹۵). زردشتیان باورها و آداب دینی آن‌ها، ترجمه عسکر بهرامی، تهران: نشر ققنوس.
- تفضلی، احمد. (۱۳۹۱). مینوی خرد، به کوشش ژاله آموزگار، تهران: توس.
- حسینی، سید محمود. (۱۳۹۲). شاهنامه دموت (ایلخانی)، تهران: عطار.
- خزایی، محمد. (۱۳۸۶). کیمیای نقش، چاپ اول، تهران: انتشارات حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی.
- دادگی، فرنیغ، بهار، مهرداد. (۱۳۹۰). بندهش، تهران: انتشارات توس.
- رابینسن، ب. و. (۱۳۷۶). تاریخ هنر ایران هنر نگارگری ایران، ترجمه یعقوب آژند، تهران: انتشارات مولی.
- رشیدالدین، فضل‌الله همدانی. (۱۳۶۲). جامع‌التواریخ، ج دوم، به کوشش بهمن کریمی، چاپ دوم، تهران: انتشارات اقبال.
- رضایی، مریم. (۱۳۹۳). دینکرد چهارم، تهران: انتشارات علمی.
- رضایی، مهدی. (۱۳۸۹). آفرینش و مرگ در اساطیر، تهران: انتشارات اسطوره.
- ستاری، جلال. (۱۳۸۰). پژوهشی در اسطوره گیل‌گمش و افسانه اسکندر، چاپ اول، تهران: انتشارات مرکز.
- طبری، محمدابن جریر. (۱۳۹۴). تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: انتشارات اساطیر.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۶). شاهنامه، به تصحیح جلال خالقی مطلق، ج ۸، تهران: انتشارات دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- قزوینی، زکریا بن محمدبن محمود المکمون. (۱۳۶۲). عجایب المخلوقات، به تصحیح نصرالله سبوحی، تهران: عطار.
- کاشانی، ابوالقاسم عبدالله. (۱۳۴۸). تاریخ اولجایتو، تهران: انتشارات کتاب.
- کرتیس، وستا سرخوش. (۱۳۹۵). اسطوره‌های ایرانی، ترجمه عباس مخبر، چاپ یازدهم، تهران: انتشارات مرکز.
- گرابر، اولگ. (۱۳۹۰). مروری بر نگارگری ایرانی، ترجمه مهرداد وحدتی دانشمند، تهران: انتشارات فرهنگستان هنر.
- لین، جورج. (۱۳۸۹). ایران در اوایل عهد ایلخانان (رنسانس ایرانی)، ترجمه ابوالفضل رضوی، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- نظامی گنجوی (۱۳۹۶). کلیات خمسه، به کوشش پرویز بابایی و حسن وحیددستگردی، تهران: نشر نگاه.
- نولدکه، تنودور. (۱۳۹۵). حماسه ملی ایران، ترجمه بزرگ علوی و سعید نفیسی، چاپ چهارم، تهران: انتشارات نگاه.
- واحددوست، مهوش. (۱۳۸۱). رویکرد علمی به اسطوره‌شناسی، تهران: سروش.
- هینلز، جان. (۱۳۸۲). شناخت اساطیر ایران، ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی، تهران: نشر چشمه.
- Briant, Pierre.(2002). *From Cyrus TO Alexander: A History Of The Persian Empire*, Translated by T Daniels. Indiana: Eisenbrause.
- Brosius, Maria.(2003). *Alexander and Persian*, In Brills Companion The Alexander The Great by Joseph Roisman 169-198. Leiden: Brill.

- Casari, Mario. (2012). *A, Cosmographic Approach To The Persian Alexander in the Alexander Romance In Persia and East by Richard Stoneman*. Kyle Erickson and Ian Netton, 175-203, Groningen: Barkhuis Publishing& Groningen University Library.
- Fraser, Peter Marshal. (1996). *Cities The Alexander The Great*, Oxford: Clarendon Press.
- Gutas, Dimitri. (1988). *Greek Thought, Arabic Culture*, London: Routledge.
- Manteghi, Haila. (2012). *Alexander The Great in Shahnameh of Ferdowsi, In The Alexander Romance In Persia And East By Richard Stoneman*, Kyle Erickson and Netton 161-174 Groningen Barkhu is Publishing& Groningen University Library.
- Pelliot, P. (1963). *Notes on Marco Polo*. Paris: Imprimerie National.
- Selden, Daniel. (2013). *Iskandar And The Idea Of Iran. In The Romance Between Greece And The East by Tim Whitmarsh and Stuart Thomson*, 142-164, New York: Cambridge University Press.
- Soudavar, A. (1996). *The Saga Of abu-Said Bahadorkhan*. London: The Oxford University Press.
- Southgate, Mino. (1977). *Portrait Of Alexander In Persian Alexander- Romances of The Islamic Era*, Journal Of American Oriental Society 97(3): 278-284.
- Stoneman, Primary Sources From The Classical and Medieval Period 2011-7.
- Stoneman, Richard. (2011). *primary source From The Classical And Early Medieval Periods*. In Companion To Alexander Literature In the Middle Ages by Z. David Zuwiyya 1-21 Leiden: Brill.